

### نگارش ۳

مریم زایشی نو. جلسه ۸

علی‌رضا بنیادی. ۱۱ خرداد ۱۴۰۰

۱. چشم‌بسته چشم می‌گشایید. معلوم نیست کجاست. معلوم نیست کی است. اصلا کی و کجا اینجا جا ندارد. اصلا دیگر اهمیتی ندارد. چشم‌بسته چشم می‌گشایید. نوری است که به سویش در حرکتید. سرچشمه‌ای جوشان. خالی از تن. خالی از هر نوع تعلق. بدون هیچ صفت. بدون هیچ اسم. حتی بدون ذره‌ای ناخالصی. خالص و ناب. و همه توجه به سوی سرچشمه است. که سویی نیست. همه چشمه است. همه چشمه اید. هم در حال جوشش. همه بی‌کم و کاست. همه‌ی همه‌ی همه‌ی همه‌ی...  
۲. چشم‌بسته چشم می‌گشایید. در تقلایی سخت میان عده‌ای که می‌جنگند. قیامتی برپاست. آشوبی پر از دل‌آشوبه. همه دلیران و جوانمردان کارزار به کارند. و شما دخترکی سفیدپوش و نظاره‌گر؛ که خود را از معرکه‌ی آن‌ها عقب می‌کشید. به تصور این‌که در این معرکه جایگاهی ندارید. که چه جایی برای عرضه اندامی از چون شمایی! پس عقب می‌کشید. عقب و باز هم عقب. عقب و عقب‌تر.  
۳. چشم‌بسته چشم می‌گشایید. خنکای آبی که بر پاهای تان ریخته می‌شود شما را به خود می‌آورد. شما دخترکی سفیدپوش نشسته‌اید و پیامبری در برابر تان زانو زده است. باز هم خنکای آب؛ این بار نگاه می‌اندازید. پیامبری پای تان را می‌شوید. چیزی تمام وجودتان را پر می‌کند. غلیان می‌کند و از وجودتان سرریز می‌کند. سرتان به جوش می‌افتد. می‌خواهید بلند شوید و همه جهان را به هم بریزید. اما گویی توانی نیست! گویی هیچ قدرتی نیست و شما خالی از هر نوع اراده‌ای! همه دلیران و جوانمردان ایستاده در دوردست به حسرت نظاره‌گر شمایند. آن پیامبر را بازمی‌شناسید و حد آگاهی تان او را تنها در قامت پیامبری درمی‌یابد. پیامبری که این‌جا در برابر شما زانو زده و پای تان را می‌شوید؛ چرا جهان فرو نمی‌ریزد از این همه بی‌حرمتی!  
۴. نزدیک است که قالب تهی کنید. اگر او سر بالا نمی‌کرد حتما جان می‌دادید. وقتی سر بالا می‌آورد، به همه ذرات هستی تان لبخند می‌زند. شادی، قامتی کوتاه دارد برای وصف حال و اکنون شما. در مردمک چشمان آن پیامبر خود را بازمی‌شناسید.  
۵. مریم حیدری است که در تلالوی مواج چشمان یک پیامبر اسیر مانده و ساکن و حیران. حیرت‌زده از این‌که این چه جایگاه است و چه مقام. رویاست یا کابوس؛ نکند خطوریست از ابلیس لعین. لب‌های پیامرتان بی‌آن‌که از هم گشوده شود نوایی می‌سازد و بر جان تان می‌نشانند: «هان! نه اکنون مریم! چه وقت حیرت! چه مقام نشستن است! برخیز.. برخیز مریم که وقت زادن است!»  
۶. قرائت قرآن کریم از سوره مبارکه مریم آیات ۱۶ تا ۳۳ - به قرائت استاد حصری  
۷. چشم‌بسته چشم می‌گشایی! نه از جوانمردان خبری است و نه از دلیران. نه از معرکه و نه از معرکه‌گیران. (سکوت) کارزار به جاست. اما همه غلیان است و جوشش؛ از این مقام که جایگاه پیامبر است، نه پیشی در کارست و نه پستی. نه تقدیم و نه تعظیمی. نه خاکساری و نه فروتنی. همه یکی است و هیچ نیست جز او؛ وحده لا إله إلا هو! (سکوت) اگر هستی هست، برای اتصال به سرچشمه‌ی جوشان هستی هست. برای نوشیدن از آب حیات؛ برای جاودانگی. و همه هستی‌ها در این هستن با هم برابر؛ با هم یکی! (سکوت)  
۸. به یاد ملیح‌ترین لبخند هستی بر لبان پیامبر می‌افتی! همه ذرات هستی‌ات لبخند می‌شود. ندایی بر گوشت می‌خواند: «وه که چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی / آن شب قدر که این تازه براتم دادند» (سکوت)  
۹. قلم را به دست مریم درونتان بسپارید و اجازه دهید بر روی صفحه کاغذ جاری شود. و حال را روایت کند. حالا که متصل است. و کی بوده است که منقطع بوده باشد!